

دلیل اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر از دیدگاه قاضی ایجی و نقد آن

حنیف فطریانی^۱

چکیده

اجماع یکی از دلایل شرعی مهم در دین اسلام است، اما بین فریقین در معتبر بودن آن اختلاف نظر وجود دارد. با توجه به اهمیت اجماع و اختلاف نظر فریقین، نوشتار حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی ابتدا به دیدگاه اهل سنت نسبت به حجیت اجماع، سپس به بیان دلیل اجماع صحابه بر حقانیت خلافت ابوبکر از دیدگاه عالم برجسته و مرجع کلامی اهل سنت یعنی، قاضی ایجی در کتاب *المواقف* و در پایان به نقد دلیل صاحب *المواقف* می‌پردازد. به نظر می‌رسد دلیل قاضی ایجی با تکیه بر عمل صحابه، قابل نقد است: اول اینکه اجماع بما هو اجماع اعتباری ندارد؛ دوم اینکه با این فرض که آن اجماع دارای اعتبار باشد با بررسی تاریخی و روایی روشن می‌شود که اجماع در میان صحابه بر خلافت ابوبکر صورت نگرفته است. بنابراین، این دلیل نه تنها مشروعیتی ندارد، بلکه از کرسی استدلال نیز ساقط است.

واژگان کلیدی: نقد قاضی ایجی، *المواقف*، اجماع، امامت، خلافت، ابوبکر.

۱. مقدمه

نخستین اختلاف بین امت اسلامی بعد از رحلت پیامبر ﷺ مسئله امامت و خلافت است. تاکنون این مسئله برای بیشتر مسلمانان روشن نشده است. از این رو تحقیق و بررسی در این مورد برای هر مسلمانی ضروری است؛ زیرا مسئله امامت چه از نظر اهل سنت از فروع دین و چه از نظر شیعه از اصول دین باشد بر سعادت و سقاوت انسان تأثیر می‌گذارد؛ زیرا پیروی و اطاعت از امام لازمه

۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد کلام اسلامی از کشور آندونزی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، قم، ایران.

اطاعت از خداوند و رسولش است. خداوند در سوره نساء آیه ۵۹ فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خداوند را اطاعت کنید و پیامبر ﷺ و صاحب امر را اطاعت کنید». صاحب امر یا اولی الامر در این آیه، امام و خلیفه خداوند متعال است که اطاعت از او واجب و موجب کمال و سعادت است، پس هر انسانی باید امام خود را بشناسد تا با ولایت او و به فرمانروای او به کمال و سعادت برسد؛ زیرا تا انسان امام حق را نشناسد، نمی‌تواند از او پیروی کند. اشتباه در انتخاب امام، انسان را از راه حق و سعادت دنیا و آخرت دور می‌کند و در نتیجه عاقبت‌بخیر نخواهد شد. قاضی عضدالدین ایجی از بزرگ‌ترین علمای کلامی اهل سنت، دلیل اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر را در کتاب خود مورد استناد قرار داده است. ایشان تلاش می‌کند با استدلال خود، حقانیت و مشروعیت خلافت ابوبکر را تبیین کند، اما مسئله این است که آیا این استدلال به راحتی مورد پذیرش همگان است یا باید بررسی شود. مقاله حاضر در راستای شناخت امام حق بلافصل بعد از پیامبر ﷺ با بررسی دلیل اجماع عالم و مرجع بزرگ کلامی اهل سنت قاضی عضدالدین ایجی تدوین شده است. تاکنون بررسی دلیل اجماع قاضی ایجی بر خلافت ابوبکر به صورت مستقل در قالب کتاب، مقاله و یا پایان نامه پژوهش نشده است، اما به صورت اجمالی و در کنار مباحث دیگر در کتاب‌های کلامی شیعه بررسی شده است مانند کتاب الامامه فی اهم الکتب الکلامیه و عقیده الشیعه الامامیه سید علی حسینی میلانی، محاضرات فی الالهیات جعفر سبحانی و امامت در بینش اسلامی از علی ربانی گلپایگانی. پژوهش حاضر از روش تبیین و نقد بهره گرفته و از شواهد تاریخی و روایی منابع معتبر شیعه و اهل سنت و نیز مسلمات این موضوع استفاده می‌کند. بررسی دلیل قاضی ایجی در دو محور بیان می‌شود: اول، اصل حجیت اجماع و دوم، حقانیت اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر. محور اول با توجه به اختلاف نظر بین فریقین، اجماع بما هو اجماع نمی‌تواند دلیل مسلم برای اثبات امری باشد. محور دوم نیز با بررسی تاریخی و روایی ثابت می‌شود که چنین اجماعی بین صحابه وجود نداشته است. بنابراین، این استدلال ساقط می‌شود.

۲. مفهوم‌شناسی

۱-۲. اجماع

اجماع در لغت از ریشه جمع گرفته شده و دو معنا دارد: عزم و تصمیم بر انجام کار (ازهری، ۲۰۰۰، ۲۵۴/۱) و اتفاق آرا در امری (حمیری، ۱۹۹۹، ۱۱۷۲/۲). در اصطلاح، علمای اصولی، اجماع را با عبارت‌های گوناگونی تعریف کرده‌اند از جمله: اتفاق کسانی که قول آنها در فتاوی شرعی حجت است بر امری از امور دینی که آن اتفاق در گفتار باشد یا در عمل، اتفاق مجتهدین مسلمان در یک حکم، اتفاق امت محمد ﷺ در امری از امور دینی و غیر (مالکی اصفهانی، ۱۳۹۰، ص ۴۵). علمای اهل سنت بر حجیت اجماع، اتفاق نظر دارند و آن را دلیل مستقلى در ردیف سایر ادله احکام می‌دانند. مبنای حجیت اجماع و اعتبار آن از نظر آنها قرآن و سنت است. خداوند در سوره نساء آیه ۵۹ فرمود: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛ و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید)». پس اگر در امری اجتماع و اتفاق نظر حاصل شد و اختلاف و نزاعی وجود نداشت ارجاع به خدا و رسول لازم نیست و همان اجماع و اتفاق حجت و معتبر است. روایت منسوب به پیامبر ﷺ نیز می‌گوید: «لا تجتمع امتی علی الخطاء؛ امت من بر امر خطا اتفاق نمی‌کنند» (مالکی اصفهانی، ۱۳۹۰، ص ۴۶). بنابراین، از نظر اهل سنت، اجماع بما هو اجماع، حجیت و مشروعیت دارد.

۲-۲. خلافت و امامت

واژه خلافت از خلف بر وزن فلس به معنی پشت سر (قریشی، بی تا، ۲۸۴/۲)، شیء که بعد از شیء دیگر به جای آن آمد، خلافت قدام است (مصطفوی، ۱۳۸۴، ۱۰۷/۳) و به کسی که جای دیگری قرار می‌گیرد و راه و روش او را سد می‌کند گفته می‌شود. «تَخَلَّفَ فلان فلانا» به کسی گفته می‌شود که از دیگری عقب بیفتد و پشت سر دیگری بیاید و هرگاه جانشین او شود مصدر آن خِلَافَةٌ است. خِلَافَةٌ یعنی، نیابت و جانشینی به جای دیگری که یا در غیاب و نبودن کسی است یا به دلیل مرگ کسی است که دیگری جانشین او می‌شود یا به علت ناتوانی کسی و یا به دلیل بزرگی و شرافت است که

دیگری جانشین او می‌شود. در معنی اخیر، خداوند اولیای خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد. خدای تعالی در سوره انعام آیه ۱۶۵ می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ؛ او کسی است که شما را جانشینان خود در زمین ساخت» (راغب اصفهانی، ۱۹۹۵، ۶۲۸/۱).

۲-۳. امام

امام در لغت از ریشه اَمَمَ گرفته شده و به معنی مقتدا یعنی، آنچه مورد پیروی قرار گرفته، متقدم و پیشرو، قیم و سرپرست و طریق و راه آمده است. ابن منظور می‌گوید: «امام (جلو و مقدم) با امام (پیشوا) هم‌ریشه هستند و هر دو از ماده «أَمَّ يَوْمٌ» گرفته شده و به معنای قصد کردن و پیشی گرفتن است» (ابن منظور، ۱۹۹۳، ۲۵/۱۲). راغب اصفهانی می‌گوید: «امام به کسی می‌گویند که مردم به او اقتدا و از وی پیروی کنند؛ خواه انسان باشد یا کتاب و یا غیر آن، حق باشد یا باطل و جمع آن، ائمه است (راغب اصفهانی، ۱۹۹۵، ۹۷/۱). امامت هم از ریشه امام به معنی رهبری عمومی «ریاسة العامة» و یا رهبری مسلمانان «ریاسة المسلمین» است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۹، ص ۲۰). در اصطلاح کلام اسلامی، خلافت و امامت دو مصداق جداگانه نیستند، بلکه دو عنوان منطبق بر یک مصداق هستند. کسی که پس از پیامبر ﷺ رهبری امت اسلامی را برعهده دارد از این نظر که رهبری او مانند جانشین پیامبر ﷺ است، مصداق خلافت و از این نظر که پشوای امت اسلامی است، مصداق امامت است. از این رو هم در روایات و هم در عبارات‌های متکلمان اسلامی هر دو مفهوم خلافت و امامت به کار رفته است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۶، ص ۲۰). از نظر قاضی ایجی، امامت به این معنا آمده است: «هی خلافة الرسول فی إقامة الدین بحيث يجب اتباعه علی كافة الأمة؛ امامت، خلافت و جانشینی پیامبر ﷺ در اقامه دین است به طوری که پیروی از او بر همه امت واجب است» (ایجی، بی تا، ص ۳۹۵).

۳. نحوه استدلال قاضی ایجی در اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر

قاضی ایجی در اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر چنین استدلال می‌کند: «قبل از اینکه بیعت با ابوبکر اتفاق افتد، اجماع در یکی از سه نفر یعنی، ابوبکر، علی و عباس منعقد شد و بعد از بیعت با

ابوبکر تحقق یافت. این دو بزرگوار با ابوبکر مخالفت نکردند. این رفتار دلیلی است که امام علی علیه السلام و عباس با بیعت با ابوبکر موافقت کردند؛ زیرا اگر آنها با این بیعت مخالفت کرده بودند با ابوبکر منازعه می‌کردند، اما هیچ منازعه‌ای بین آنها رخ نداده بود درحالی‌که به اعتقاد شیعه، حضرت علی علیه السلام معصوم است، پس اگر حق با حضرت علی علیه السلام بود نباید ترک منازعه کند؛ زیرا ترک منازعه و نگرفتن حق خود سبب انحلال عصمت او می‌شود. همچنین امام علی علیه السلام با شجاعت خود و وجود فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام که جایگاه بالا و رفیعی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارند نباید ساکت بماند. عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام پیشنهاد بیعت کرد و گفت: «أمدد یدک ابا بیک حتی یقول الناس بایع عم رسول الله ابن عمه فلا یختلف فیک اثنان؛ دستت را دراز کن و بیعت کنم تا مردم بگویند: عموی پیامبر صلی الله علیه و آله با پسرعمویش بیعت کرد پس اختلافی در مورد تو در دومی ندارد». زبیر با کمال شجاعت شمشیرش را کشید و گفت: «لا أرضی بخلافة ابي بکر؛ هرگز با خلافت ابوبکر راضی نیستم». ابوسفیان هم به امام علی علیه السلام گفت: «أرضیتم یا بنی عبد مناف أن یلی علیکم تیمی و الله لأملأن الوادی خیلا ورجلا؛ آیا به این راضی هستید ای بنی عبدالمناف که فردی تیمی (ابوبکر) بر شما ولی شود. به خدا قسم اگر می‌خواهی این وادی را با لشکر پیاده و سواره پر می‌کنم». انصار نیز از خلافت ابوبکر اکراه داشتند که گفتند: «منا امیر و منکم امیر؛ از ما امیر و از شما امیر». با این وضعیت اگر امام علی علیه السلام حق باشد چرا منازعه نمی‌کند و حق خود را ضایع می‌کند درحالی‌که ابوبکر پیرمرد ضعیفی است (ایچی، بی‌تا، ص ۴۰۰). وجه استدلال قاضی ایچی به این شکل است:

- اجماع دلیل شرعی و حجت است؛

- خلافت ابوبکر براساس اجماع صحابه نصب شده است؛

- خلافت ابوبکر حقانیت و مشروعیت دارد.

براین اساس از نظر اهل سنت، اجماع بما هو اجماع حجت بوده و مشروعیت دارد. مقدمه اول، براساس قول اهل سنت، اجماع حجت و معتبر است. بنابراین، استدلال قاضی ایچی براین مبنا تکیه دارد. مقدمه

دوم به ادعای قاضی ایجی، اجماع امت قبل از بیعت ابوبکر در یکی از سه نفر یعنی، ابوبکر، امام علی علیه السلام و عباس منعقد شد. وقتی در سقیفه، صحابه به ابوبکر بیعت کردند، حضرت علی علیه السلام و عباس مخالفت نکردند. حضرت علی علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی، حضرت زهرا (س)، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هم با این بیت مخالفت نکردند. درحالی که اگر حضرت علیه السلام بخواهد، می تواند خلافت را از ابوبکر بگیرد؛ زیرا برخی صحابه پیشنهاد قیام و یاری به حضرت دادند، اما حضرت قیام نکرد و با ابوبکر بیعت کرد. این رفتار نشان می دهد که ایشان با بیعت ابوبکر موافق بود. نتیجه دو مقدمه این است که خاندان و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برخلاف ابوبکر اتفاق نظر داشتند و اجماع بین آنها اتفاق افتاده بود. بنابراین، خلافت ابوبکر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با این دلیل اثبات شده و به تبع آن نیز مشروعیت و حقانیت پیدا می کند.

۴. بررسی دلیل قاضی ایجی در اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر

در مقدمه اول، استدلال اهل سنت می گوید که اجماع بما هو اجماع حجت است. این اصول امر مسلم بین شیعه و سنی نیست درحالی که اصول استدلال باید مورد پذیرش طرفین باشد. شیعه اعتقاد دارد که اجماع، دلیل مستقلی در ردیف سایر ادله نیست، بلکه بخشی از سنت است که در حقیقت، کاشف از قول معصوم علیه السلام است. به همین اعتبار نیز مورد توجه است. دوم اینکه اجماع، اقسام مختلفی دارد که برخی حجت و معتبر و برخی غیر معتبرند. سوم اینکه اجماع بما هو اجماع هیچ حجت و اعتباری ندارد. آن اجتماعی معتبر است که کاشف از قول معصوم علیه السلام بوده و به سنت برسد. (ایجی، بی تا، ص ۴۷) بنابراین، وقتی مبنای استدلال مورد قبول طرف مقابل نیست، استدلال ساقط می شود، اما اگر پذیرفته شود که اجماع، حجت و مورد قبول است باز هم در مقدمه دوم مشکل دیگری است. در اصل تحقق قضیه باید بررسی شود که آیا اجماعی اتفاق افتاده است یا خیر.

۴-۱. عدم اجماع در یکی از سه نفر؛ ابوبکر، علی و عباس

براساس ادعای ایجی قبل از بیعت ابوبکر، اجماع در سه نفر یعنی، ابوبکر، عباس و امام علی علیه السلام منعقد شده است، اما چنین اتفاقی رخ نداده بود؛ زیرا مردم جمع نشده بودند برای اینکه نظرشان را ارائه کنند و بر سه نفر مذکور اجماع کنند، بلکه انصار برای بیعت کردن با سعد بن عباده

در سقیفه جمع شده بودند و چون عده‌ای از مهاجرین نیز حضور داشتند در مورد خلافت میان آنها اختلاف شدید ایجاد شد. طبری در تاریخ خود می‌نویسد: «پس انصار برای بیعت سعد بن عباده در سقیفه بنی ساعده جمع شدند، پس ابوبکر همراه عمر و ابو عبیده بن جراح خودشان را به آنجا رساندند و گفت: چه شده است؟ و انصار گفتند: از ما امیر و از شما امیر و ابوبکر گفت: از ما امیر و از شما وزیر» (طبری، ۱۳۸۷، ص ۲۰۱). وقتی اختلاف بین آنها شدت یافت، ابوبکر به انصار پیشنهاد کرد که با عمر یا ابو عبیده بن جراح بیعت کنند و عمر به ابوبکر گفت: «شما از این امر از ما شایسته‌تری. و عمر با ابوبکر بیعت کرد و مردم نیز بعد از آن با ابوبکر بیعت کردند و انصار گفتند: ما جز با علی علیه السلام بیعت نمی‌کنیم» (طبری، ۱۳۸۷، ص ۲۰۱). بنابراین، اجماع در سه نفر، ادعایی مردود است؛ زیرا علاوه بر اینکه خلاف واقعیت تاریخی است نیز مدرکی برای این مطلب نیارده است.

۴-۲. ناگهانی بودن بیعت با ابوبکر

اینکه اجماع بعد از بیعت با ابوبکر رخ داده، باطل است؛ زیرا بیعت با ابوبکر ناگهانی بود و اجماع نبود. خود عمر بن خطاب این سخن را گفته و طبری در تاریخ خود آورد: «بیعت ابوبکر یک لغزش و یک کار بی مقدمه و ناگهانی بود که خداوند امت را از شر آن حفظ کرد» (طبری، ۱۳۸۷، ۳/۲۰۵). ابن ابی حدید اقوال جمعی از ادبا و علمای اهل سنت را در معنای فلتنه نقل می‌کند و برای پیدا کردن یک معنای قابل قبول از کلمه فلتنه دست‌وپا می‌زند در حالی که اگر کسی با مفاهیم کلام عرب آشنا باشد مقصود عمر را به راحتی درک می‌کند. معنای سخن عمر، بدون هیچ تکلف این است که بدون مشورت با مردم و بدون مطالعه جوانب امر، عجولانه و شتابزده، خلافت ابوبکر بر مردم تحمیل شد (صحفی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۱).

۴-۳. مخالف بودن اصحاب بر خلافت ابوبکر

بسیاری از صحابه برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر مخالفت کردند. جریان سقیفه نشان می‌دهد که گروهی از انصار با بیعت ناگهانی ابوبکر مخالفت کردند و از بیعت با او سرباز زدند. سعد بن عباده که انصار برای بیعت او در سقیفه جمع شده بودند تا پایان عمرش با ابوبکر بیعت نکرد. (طبری، ۱۳۸۷،

۱۳۴۹/۴) سایر اصحاب پیامبر ﷺ مانند خالد بن سعد بن العاص که از بنی امیه بود، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و بریده اسلمی که همه آنها از مهاجرین بودند و گروهی از انصار نیز مانند ابو الهیثم بن تیهان، سهل و عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت، ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری بودند که آنان از خلافت ابوبکر اعتراض کردند (طبرسی، ۱۴۸۱، ۱/۱۲۹). آنها به مسجد نبی اکرم ﷺ آمدند و در بین جمع مردم علیه او سخن گفتند و احادیث پیامبر ﷺ نسبت به امامت و خلافت علی علیه السلام را یادآوری کردند و به حقانیت خلافت امام علی علیه السلام شهادت دادند. ابوبکر با شنیدن این گواهی بسیار مضطرب، متحیر و مجاب شد و گفت: «من والی شما شدم در صورتی که از شما برتر و بهتر نیستم، مرا رها کنید مرا رها کنید» (بغدادی، ۱۴۱۰، ۳/۱۳۶). ایچی نیز به جریان مخالفت صحابه پیامبر ﷺ با بیعت با ابوبکر اعتراف کرد و در کتاب خود مخالفت زبیر، عباس و ابوسفیان و نیز کراهت انصار در سقیقه نسبت به ابوبکر را بیان کرد (ایچی، بی تا، ص ۴۰). بنابراین، ادعای قاضی ایچی بر اجماع صحابه و عدم نزاع بین آنها در خلافت ابوبکر تناقض آشکار و باطل است.

۴-۴. عدم بیعت حضرت زهرا علیها السلام

یکی از محکم‌ترین ادله برای ابطال خلافت ابوبکر، عدم بیعت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است که او از رفتار ابوبکر و عمر به شدت ناراحت شد و تا آخر عمر خود با ابوبکر بیعت نکرد. در حالی که براساس حدیث معروف رسول خدا (ص): «من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة؛ هرکس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته، جاهلیت از دنیا رفته است» (بوصیری، ۱۴۲۰، ص ۵۹؛ نیشابوری، ۱۴۱۱، ۱/۱۵۰) اگر خلافت ابوبکر حق باشد، پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که برترین زنان اهل بهشت است در حال جاهلیت از دنیا رفت، بین شیعه و سنی در مقام والای فاطمه علیها السلام هیچ اختلافی وجود ندارد. پیامبر ﷺ فرمود: «برترین زنان اهل بهشت خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد علیها السلام و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم همسر فرعون است» (قرطبی، ۱۴۱۲، ۴/۱۸۲۲ و ۱۸۹۵). بنابراین، پذیرش حقانیت خلافت ابوبکر با دو مشکل بزرگ مواجه می‌شود: یا باید خلافت

ابوبکر را ناحق دانست و یا قائل شد به اینکه دختر پیامبر خدا ﷺ از حق روی گرداند. بنابراین، همین عدم بیعت حضرت فاطمه علیها السلام ناحق بودن خلافت ابوبکر را ثابت کرد چون محال است که حضرت فاطمه علیها السلام بدون بیعت کردن با امام زمانش از دنیا رود. بنابراین، باید معلوم شود که حضرت فاطمه علیها السلام با چه کسی بیعت کرد. در تاریخ معلوم است که حضرت فاطمه علیها السلام برای دفاع از ولایت حضرت علی علیه السلام به رنج افتاد و به شدت از ابوبکر و عمر ناراحت شد. وقتی ابوبکر و عمر برای عذرخواهی به خانه حضرت فاطمه علیها السلام آمدند حضرت می گوید: «آیا نشنیدید رسول خدا ﷺ فرمود: رضایت فاطمه رضایت من است و هر کسی فاطمه را راضی کند، مرا راضی کرد و هر کسی فاطمه را ناخوشنود کند مرا ناخوشند کرد؟ گفتند: بله شنیدیم از رسول خدا (ص). فاطمه گفت: به درستی خداوند و فرشتگانش شهادت دهد که شما دو نفر مرا ناخوشنود کرده اید و من از شما راضی نیستم و قطعاً اگر ملاقات کنم پیامبر ﷺ را شما را به او شکایت می کنم» (دینوری، بی تا، ۲۴/۱). با شنیدن این سخن، ابوبکر با شدت گریه خانه را ترک کرد. پس روشن شد که امامت و خلافت حق بعد از رسول خدا ﷺ از آن امام علی علیه السلام است که حضرت فاطمه علیها السلام از او دفاع کرد.

۴-۵. عدم بیعت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام

قاضی ایچی دلیل دیگری بر اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر مطرح کرده است که عدم مخالفت و منازعه حضرت علی علیه السلام با ابوبکر نشانه موافقت اوست، اما این قول مورد قبول نیست؛ زیرا حضرت علی علیه السلام با بیعت ابوبکر راضی نبود و او از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. به همین دلیل ابوبکر و عمر با تهدید سوزاندن خانه حضرت علی علیه السلام آمدند و به اجبار از امام علی علیه السلام بیعت گرفتند. طبری این جریان را در تاریخ خود آورده است: «ابن حمید گفت: جریر از مغیره از زیاد بن کلیب به ما روایت کرد و گفت: عمر بن خطاب به منزل امام علی علیه السلام آمد و در آنجا طلحه و زبیر و مردانی از مهاجران بودند. پس عمر گفت: «به خدا قسم، قطعاً خانه را می سوزانم مگر اینکه خارج شوید و با ابوبکر بیعت کنید». و زبیر با شمسیر از منزل خارج شد، اما عمر شمسیر را از دستش گرفت و شکست و پس آنها به او هجوم آورده و وی را گرفتند» (طبری، ۱۳۸۷، ص ۲۱). حضرت علی علیه السلام نیز وقتی ابوبکر و عمر با

تهدید از او بیعت خواستند، فرمود: «من از تو نسبت به این امر (خلافت) شایسته‌ترم و شما بهتر است که با من بیعت کنید» (بغدادی، ۱۴۱۰، ۲۱/۱)، اما عمر حضرت علی علیه السلام را تهدید به قتل کرد و حضرت علی علیه السلام جواب داد: «اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟» عمر گفت: «اگر بیعت نکنی تو را با خواری و ذلت خواهیم کشت» (بغدادی، ۱۴۱۰، ۲۳/۱؛ طبری، ۱۳۸۷، ص ۱۹۶).

سپس حضرت علی علیه السلام شواهدی بر حقانیت خود آورد و رازهای صحیفه ملعونه را برای مردم آشکار ساخت و پیش از بیعت رو به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و فریاد زد: «او گفت، فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده» (اعراف: ۱۵۰). سپس دست آن حضرت را گرفت و روی دست ابوبکر گذاشت درحالی که دست خود را می‌کشید و گفت: «بیعت کرد، بیعت کرد»، و این صدا در مسجد پیچید: «بیعت کرد! ابوالحسن بیعت کرد!» (طبرسی، ۱۴۸۱، ۱/۱۹۸). ابن اثیر می‌گوید: «و صحیح این است که امیرالمؤمنین پس از شش ماه با ابوبکر بیعت کرد» (شیبانی، ۱۴۱۵، ۲/۱۸۹). ابن قتیبه می‌گوید: «فلم یبایع علی کرم الله وجهه حتی ماتت فاطمة علی کرم الله وجهه؛ تارحلت حضرت فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نکرد» (دینوری، بی تا، ۱/۲۴). مخالفت نکردن با گفتار یا رفتار کسی، ملازم با قبول آن گفتار یا رفتار نیست؛ زیرا ممکن است کسی به دلیل رعایت مصلحت مهمتری از اظهار مخالفت با گفتار یا رفتاری که آن را قبول ندارد، خود داری کند. امیرالمؤمنین علیه السلام اگرچه خود را از دیگران به مقام خلافت سزاوارتر می‌داند و مقام امامت را حق خود می‌شناسد، ولی برای رعایت مصلحت اسلام و مسلمین به اقدام عملی برای گرفتن آن دست نمی‌زند. امام علیه السلام فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۴، ۱/۱۵۸۱). بنابراین، با توجه به همه شواهدی که ذکر شد، اجماع در خلافت ابوبکر صورت نگرفت. بنابراین، حقانیت خلافت ابوبکر با دلیل اجماع صحابه اثبات نمی‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر اتفاق نیفتاده است و بسیاری از اصحاب پیامبر ﷺ با خلافت ابوبکر مخالفت کرده بودند و برخی از آنها تا پایان عمرشان با ابوبکر بیعت نکردند. بنابراین، خلافت ابوبکر براساس اجماع صحابه و امت اسلام نبود، پس بنا بر اعتقاد اهل سنت که اجماع یکی از دلیل شرعی و حجت مستقلی دارد خلافت ابوبکر مشروعیت ندارد و باطل می‌شود.

فهرست منابع

- * قرآن کریم (۱۳۸۰). مترجم: مکارم شیرازی، ناصر. تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۱. ابن ابی الحدید، ابو حامد عزالدین (۱۳۸۴). شرح نهج البلاغه. قم: دارالحدیث.
۲. ابن قتیبۀ عبدالله بن مسام، دینوری (بی تا). الامانه و السیاسیه. بیروت: دارالاضواء.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۹۹۳). لسان عرب. بیروت: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت.
۴. ازهری، محمد ابن احمد (۲۰۰۰). تهذیب اللغة. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۵. ایچی، عضالدین (بی تا). المواقف. بیروت: عالم الکیب.
۶. بغدادی، محمد بن سعد (۱۴۱۰). الطبقات الکبری. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷. بوصیری، احمد بن ابی بکر (۱۴۲۰). اتحاف الخیره المهوره بزوائد المسانید العشره. ریاض: دارالوطن.
۸. جرجانی، شریف علی بن محمد (۱۴۱۹). شرح المواقف فی علم الکلام. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۹. حمیری، نصوا ابن سعید (۱۹۹۹). شمش العلوم و دواء کلام العرب من الکلام. تهران: دارالفکر.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۹۹۵). ترجمه فارسی مفردات راغب. بی جا: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۶). امامت در بینش اسلامی. قم: بستان الکتاب.
۱۲. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۹). ترجمه تلخیص محاضرات فی الالهیات. قم: راند.
۱۳. شیبانی، علی بن ابی الکریم (۱۴۱۵). الکامل فی التاریخ. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۴. صفحی، سید محمد (۱۳۷۹). سیری در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. قم: انتشارات اهل البیت.
۱۵. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۸۱). متن و ترجمه کتاب شریف احتجاج. تهران: دارالکتب الاسلامی.
۱۶. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷). تاریخ طبری. بیروت: دارالتراث.
۱۷. قریشی، علی اکبر (۱۹۹۱). قاموس قرآن. بی جا: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت.
۱۸. مالکی اصفهانی، مجتبی (۱۳۹۰). فرهنگ اصطلاحات اصول با مقدمه جعفر سبحانی. قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
۱۹. مصطفوی، حسن (۱۳۸۴). التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۰. نيسابوری، محمد بن عبدالله (۱۴۱۱). المستدرک علی الصحیحین. بیروت: دارالکتب العلمیه.



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني